

جلسه نگارش به مثابه سلوک

کتاب عمر . جلسه ۷۰

مریم حیدری . ۲۷ تیر ۱۳۹۶

همینطور که تمرکز دارید از ذهنتون همه چیز رو خارج کنید هر چیزی که هست و تا حالا بودید و هستید همه رو از ذهن خارج کنید تا کاملا تخلیه بشه حالا چشمتون رو باز کنید و فقط به این کتاب نگاه کنید این کتاب زندگی شماست داره ورق میخوره و هر کدوم از این ورق خوردن ها میتونه یک روز یک ساعت یک ثانیه یا یک هفته یا سا یا یک برهه از زندگی شما باشه که ورق میخوره و این ورق خوردنها شما از ابتدای بچگی تون از زمانی که یادتون میاد اینها رو ورق بزنید و هر کاری که کردید در صفحات این کتاب نوشته شده و ورق میزنید و اونها رو شما دارید مرور میکنید بازیهایی که دوست داشتید تو بچگی انجام بدید و انجام میدادید تنبیه هایی که احوانا شدید حسرت هایی که داشتید و بهش نرسیدید و بعد دوران بعدی نوجوانی و بزرگسالی چیزایی که دوست داشتید و چیزایی که دوست نداشتید چیزایی که خوشتون میومد و چیزایی که بدتون میومد آدمهایی که دوست دارید و آنهایی که دوست ندارید آرزوهایی که داشتید و در حسرتش موندید آرزوهایی که داشتید و بهش رسیدید غفلت هایی کردید که الان پشیمان هستید اگر دلی رو شکستید و در صدد جبراناش هستید لبخندهایی که به لب آوردید کسایی رو که شادکردید کمکهایی که به افراد کردید و باعث شد زندگی شون تغییر کنه کمک هایی که میتونستید بکنید ولی نکردید و زندگی شون تغییر کرد هیجان هایی که در زندگی داشتید خانواده تون که در زمان مجردی شامل پدر و مادر خواهر و برادر والان شامل همسر و فرزند خانواده همسر جاهایی که باید میرفتین و نرفتین و جاهایی که باید نمیرفتین و رفتین وظایفی که میدونستید باید انجام بدید ولی انجام ندادید و سهل انگاری کردید حق چیزی رو باید ادا میکردید و نکردید و همین طور کارهایی که بجا آوردید حالا فکر میکنید که آرزوهایی دارید که به آن آرزوها هنوز وقت هست که برسید کارهایی رو باید انجام بدید که اونهارو در آینده براش برنامه ریزی کردید و میخواید انجام بدید حق چیزی رو باید ادا بکنید که اونهارو میخواید ادا بکنید و براش برنامه ریزی کردید از دل کسی میخواد یه چیزی رو در بیارید که در واقع حقی به گردن شما داره و میخواید اونهارو ادا بکنید به چیزایی که باید در آینده انجام بدید فکر کنید کارهایی که باید انجام بدید در آینده و براش برنامه ریزی کردید و یا نکردید الان به فکرتون برسه به اونها فکر کنید این ورقهایی که میخوره آینده ای است داره میاد و کارهایی که شما باید انجام بدید هنوز مونده کارهایی که باید انجام بدید ولی کتاب ناگهان بسته میشه دیگه چیزی ورق نمی خوره حالا چشمهاتون رو ببندید کتاب بسته شد شما بالای یک کوه بسیاررفیع قرار دارید هرچه نگاه میکنید پایین رو نمی بینید در قله ی کوه هستید و دورتادور تون خالیه همش دره است هوا نه شبه نه روز نه تاریکه نه روشن خورشید نه هست نه نیست هیچ پرنده ای در آسمان نیست فقط عقابی است که آن هم به کاری مشغول است و انگار شما را نمی بیند شما میخواین خودتون رو از اون کوه پرت کنید پایین دستهاتون رو باز میکنین و سقوط میکنین فریاد میزنید آنقدر بلند که تا حالا فریاد نزدید در این فریاد زدن ها کسی رو صدا میکنین که تا حال با فریاد صدایش نکرده اید سقوط میکنید پایین و پایین تر نسیم خنک هنوز زمین را نمی بینید ناگهان خود رو در تونلی می بینید که با همین سرعتی که سقوط میکردید و بلکه بیشتر تو اون تونل در حرکتید بصورت پرواز با سرعت فوق العاده ای که هر لحظه فکر میکنید با این سرعت اگر من لحظه ای به لبه ی این تونل تنگ برخورد کنم چه بلایی ب سرم میاد اون تونل رو سریع و سریع میروید مثل سقوط فقط دارید با سرعت نور حرکت میکنید حال به یه دوراهی میرسید دوراهی که یک طرفش برمیگرده به دنیا و یک طرفش به سمت آخرت شما باید انتخاب کنید (سکوت)

حالا این انتخابتون و اون کارهایی که میخواستین انجام بدید و ناگهان کتاب بسته شد بیارید روی کاغذ